

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

دیپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین – 25 مارچ 2012

استحاله ارزشهای فرهنگی

از "آزادگی" تا "انقیاد"

"استحاله" مصدر باب "استفعال" عربی ست و چنان که دانیم مهمترین خاصیت این باب "طلب فعل از فاعل" است. پس کلمه "استحاله" اصلاً در معنای "از کسی یا چیزی تغییر حالت خواستن" است. این را هم دانیم که در زبان دری بسا کلمات را در معنای غیر حقیقی و در معنای اصطلاحی آنها استعمال کنند و معنای اصطلاحی "استحاله" همانا "تغییر حالت دادن" است. مثلاً وقتی "کرم" تغییر حالت داده و به "شپیرک" تبدیل میگردد؛ "آب" یخ میندند و میشکند؛ یا انسانی از حالتی به حالتی دگر میگردید؛ از بهر مثال فردی "شجاع" یکی و یکبار "بزدل" میگردد و شخصی "ترسو" به یکباره "شیر غران". پس جای تعجب نیست که شخصی ظاهراً "بی همت" فداکار و جانباز گردد و آدم "باغیرت" برعکس دفعتاً لنگوته "بی ننگی" را بسر پیچد.

نکته دوم در مورد خود لغت و پدیده فرهنگ است که با وجود عام بودن تداول و استعمالش، مشکل است تعریف جامع و مانعی از آن داده شود. یک نکته مگر مبرز است که فرهنگ به مانند زبان، متحول است و زیر تأثیر شرایط همیشه تغییر میخورد و متأثر میشود. به همین نسبت در دنیا نه فرهنگ خالص و یکدست داریم و نه زبان خالص و یکدست. باوجود متحول بودن و تأثیرپذیری فرهنگ، بعض ارزشهای آن ثبات و قوام خود را در طول زمان حفظ کرده اند. مثلاً "آزادگی" و "عشق به وطن" و "سلحشوری" از زمره ارزشهای دیرپای فرهنگی باشندگان این آب و خاک بوده اند.

ازین مقدمه بگذریم و نگاهی به جغرافیای سرزمین خود و کهساران خشن و رام نشدنی آن اندازیم؛ به کوهستانهای سربلک کشیده و آسمانراشش که کم است آسمان هفتم و چرخ برین را بساید. به یقین که این ساختمان وحشی و پرهیمنه طبیعی بر باشندگان این آب و خاک تأثیر قاطع و نافذی داشته است و ایشان را در دامن خود همان طور مغرور و آزاده و بی پروا پروریده

است. بی جهت نیست که باشندگان این کوهساران فلکسای به پای هیچ جهانکشای سر تسلیم ننهاده اند؛ سر داده اند و اختیار سرزمین خود را در کف خود نگه داشته اند.

کھساری که به چرخ است سر تمکینش ننشیند سر هر بام و دری شاهینش

بلی؛ بی جهت نبوده که باشندگان شاهین مزاج دامان همین کھساران به مرور قرون و دهور، از آموزگار طبیعت فرهنگ تسلیم نپذیری و آزادگی و غرور را آموخته اند. پس راز و رمز حقیقی آزادمندی مردم خود را یافتیم و دانستیم که تا بر منش طبیعی و خانه زاد خود استوار بمانیم، اختیار خود را در کف خود نگه خواهیم داشت!!!

فرنگیان علمپرور و دانشگستر بر پایه علوم طبیعی دریافته اند که حتی طبیعت و مزاج ذاتی و خانه زاد زنده جانان و جانداران را نیز میتوان تغییر داد. اینست که متأسفانه با سوء استفاده از همین درک و دریافت علمی در صدد میشوند، تا با استحاله منش و خواص طبیعی مردمان گیتی بر ایشان غالب و مسلط گردند؛ یعنی کاری را که به ضرب شمشیر و توپ و تفنگ نتوانسته اند، ازین طریق بدست آرند.

اینجاست که چون بخواهند برخلاف طبیعت باشندگان این آب و خاک، آزادگی و آزادمندی را از ایشان بگیرند، باید فرهنگ شان را استحاله کنند؛ و شاید بتوان گفت که:

« فرهنگش را بستان و بر شانه هایش سوار شو!!! »

حدس میزنم که اشغالگران ناتوئی و در رأس همه اتازونی، به گنه و ذات این رمز دست یافته و در صدد شده اند، تا ارزشهای والا و ارجمند فرهنگی ما را از ما بستانند. و اگر درین عرصه موفق گردند، یقیناً که "قیزه زدن" سمند این ملت مشکل نخواهد بود.

از ماههاست که جهت انبساط خاطر و جهت برپاساختن تعاول کار روزمره رهسپار کوی "یوتوب" گشته و از کان موسیقی آن منک منک بهره میگیرم. و کدام موسیقی دمساز مزاجی بوده میتواند که شهیق و زفیرش با وطن و مردمش گره خورده و باصطلاح زیبایی زنان کابلی نفسش به افغانستان بند است؟؟؟ بسا کسانی که در خارج افغانستان عزیز زندگانی دارند، شاید بیشتر از هموطنان داخل وطن، با وطن و مردم خود باشند. باری دوستی گفته بود:

« اگه شما اوغانستانه ایلا کدین، اوغانستان شما ره ایلا نمیکنه!!! »

(اگر شما افغانستان را ایلا کردید، افغانستان شما را ایلا نمیکند!!!)

واقعاً که این گپ راست است و از راست هم یک "پخته بر" راستتر!!! کسانی که در فکر وطن و مردم خود اند، فکر و ذکر شان فقط و فقط افغانستان و مردم عزیز و محبوب آن است. به هر صورت:

از مدتهاست که در "کان موسیقی" یوتوب به آهنگهای وطنی گوش میدهم و از آنها لذتها همیبرم. خیل هنرمندان جوان را میبینم - چه دختر و چه بچه - که وارد عرصه جهانی موسیقی شده و مهارت و ابتکار و خلاقیت کم نظیری از خود نشان میدهند؛ و این مایه بس خوشنودی و خاطرجمعی ست!!! واقعاً میسزد که مردم رنجدیده و جفاکشیده ما بعد از دهه های مرارت و

در پردری و تلخکامی سرانجام روی خوشی را ببینند؛ و از همه کس پیشتر و بیشتر همانها حق دارند که خوش باشند و از زندگانی خوش و خرم و مرفه لذت ببرند؛ چشم بد دور و دیده ناروادار کور، که کسی خواهان خوشی و شادمانی و فرحت خاطر مردم خود نباشد!!!!!! من اما از جنبه دیگر و بفرموده شیرین کابلی از "نیمکاسه زیر کاسه" - و باصطلاح جدیدخیالان از "پشت سکه" - میترسم؛ میترسم که در پس پشت برپاکردن این همه "شادمانیها" و "شادبودنها" و "سرگرمیها"ی بظاهر تفریحی، نیرنگی نهفته نباشد:

- میترسم که جهان استعمار در صدد دور نگه داشتن افغانان از ارزشهای اصیل و والای فرهنگی شان برنیامده باشد!!!

- میترسم که زیر بالین مصروف ساختن مردم با موسیقی و کانسرت و موبایل و بزن و بکن ظاهراً مدرن و عصری این هدف نهفته نباشد، تا مردم ما تمام هم و غم خود را به امور جانبی و عَرَضی معطوف بکنند!!!

- میترسم که مردم در گیر و دار زندگانی لوکس و عصری و متجددانه، ارزشهای سنتی آبائی و اجدادی خود را فراموش نکنند؛ ارزشهایی که افغانان را در طول اعصار و قرون آزاده و عاشق وطن نگهداشته است!!!

- میترسم که شوق عصری شدن، میل به زندگانی پرتجمل، علاقه مفرط به موسیقی و ورزش و مسابقات سپورتی و چی و چی و چی افغانان - و خصوصاً نسل جوان و پرتوان ما - را از موضوعات اصلی و سرنوشت ساز دور نسازد!!!

- میترسم از اینکه "استحاله فرهنگی" افغانان و دگرگونی ارزشهای اصیل ما، زمینه های سیطره و تسلط اجانب و بیگانگان را در ملک ما تثبیت نکند و پایه های استعمار را استحکام نبخشد!!!

آخر پولسازی و زراندوزی و میل به تجمل و عیاشی و خوشگذرانی و خوشباشی و حتی پرداختن به لهو و لعب و خلاصه آنچه زیر عنوان "اپیکوریسم" شهرت یافته است،.... اینها مُعادل و مُرادف "خوش بودن" و "خود را خوش و شاد نگهداشتن" نیستند!!!!!!

قابل توجه و به گفته جدیدخیالان "سؤال برانگیز" است که در گروه گروه و انبوه انبوه هنرمندان جوان آوازخوان، بیشترین و موفقترین قسمت را هنرمندان پشتوزبان ما تشکیل میدهند. وقتی بدین نکته بدیده غور مینگریم، بدین حدس میرسم که ازین کار هدفی آشکاره و نمایان را میخواهند برآورده بسازند و آن اینکه :

« باید به افغانان پشتون توجه کرد و ایشان را مصروف نگه داشت، چون مقاومتِ ضدِ اشغال فقط از همین سو صورت میگیرد و گویا در رسته افغانان فقط همینهاست که با حضور اجانب در خاک خود مخالفت میکنند!!!»

آنان که در "یوتوب" مکرر چکر زده باشند، به یقین نیز دریافته اند، که تمام آوازخوانان جوان افغان - بدون استثناء - سری به دویی و ممالک خلیج هم میزنند و در آن جاها کانسرت و هنرنمایی برپا میدارند و چه بسیار که در کوی و برزن مجلل آنجا نغمه و آهنگ ثبت میکنند. هدف از حضور یابی وسیع - و از کجا معلوم "الزامی؟؟؟" - هنرمندان جوان افغانستان در ممالک خلیج فارس و "نغمه پُر کردنهای پُر زرق و برق" در آنجاها چیست؟؟؟

– نشود که این هنرمندان جوان را جوقه جوقه به سیر و سفر ممالک خرد و ریزه ولی پُر کرّ و فرّ خلیج میبرند، تا زیر نفوذ جلال ظاهری و شگوفائی شهر و دیار آنجا قرار بدهند و بعد همین زرق و برق و کرّ و فرّ و جلال و عظمت و شکوه ممالک خلیج را از طریق نغمه ها و آهنگهای ثبت شده در آنجا، به رخ افغانان بکشند!!!

– نشود که با نشان دادن اُبّهتِ ظاهری آن شهر و دیار به افغانان تلقین کنند، که اگر این ممالک خرد و کوچک و ناچیز شیخ نشین بدین شگوفائی و تنعم و تجدد رسیده اند، محض از برکت دنیای غرب و در رأس همه از خیراتِ سرِ "اضلاع متحده امریکا" و باصطلاح شیرین فرانسوی از خیراتِ سرِ "اتازونی" ست!!!
دلِ شگاکِ من، بسا "نیمکاسه ها" را در زیر "کاسه استعمار" میبیند و ندانم که برداشت دیگران از این همه مسائل از چه سنخ و قرار است؟؟؟

توضیحات:

1 – آن شاهیبت متن مقاله از طبع و قّاد استاد سخن دری، استاد خلیل الله خلیلی (خلیلی افغان) تراویده است که در روز تدفینِ عظامِ رمیم سید جمال الدین افغان قرائت کرد. تمام این منظومه غرّا و بی نظیر در مقاله معنون به « افغان بودن سید جمال الدین افغان » در صفحه مؤرخ 13 نومبر 2008 پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" درج است. جهت خوشنودی خاطر خوانندگان گرامی خواهنده و علاقه مند، آن منظومه را درینجا نیز جنساً نقل میکنم :

دهر بی اهل نظر عرصه جانفرسائیست	سهمگین غمکده رنج فضا صحرائیست
شور حق گر نشدی مشتعل از سینه طور	اهل انصاف نگویند که سینه جانیست
آفرینش چو تن و چشم وی ارباب دل است	چشم اگر نیست جهان پیکر نابینائیست
نیست گر قافله سالار شناسای طریق	کاروان رهسپر منزل ناپیدائیست
خلق آشفته افکار دلاویز وی انسد	هرکه بر شاهد حق شیفته و شیدائیست
نشود دستخوش سیر حوادث هرگز	ای خوش آن نقش که بر لوح قلوبش جانیست

ملک دلها نشود فتح به جز فضل خدای

به حوادث نرود نقش حقیقت از جای

مدتی وهم بر اندیشه جهانبانی داشت	دیو در کشور جـم تخت سلیمانی داشت
مایه ناز بشر کاخ گـرانبایه عدل	پیش سیلاب مظالم سر ویرانی داشت
گوهر حق که همه کون و مکان قیمت اوست	در کف آز و هوس روی به ویرانی داشت
یوسف مصر حقیقت شده زندانی وهم	چشم بر بدرقه همت کنعانی داشت
وقت آن بود که درهم شکند بند فسون	آنکه در بازوی خود معجزِ عمرانی داشت
وقت آن بود که پامال کنند مرز ستم	حق که بر ملک خدا حکم جهانبانی داشت

ناگهان پرده برافگند فـرغ تحقیق

باز آورد جهان را ز غـوایت (2) به طریق

این ضیاء بارقه مطع بطحائی بود مشعلی مُقتبس از نور یداللهی بود

تیز پرواز عقابی که به یک جلوه قُدس
نعره دعوت حق بود که بیدار کند
آنکه ره گمشدگان سفسر گیتی را
تا دم روح نوا ندر تن افسرده شوق
آنکه اینک به دل خاک سپردیم او را

آفتاب فضلاء نخبه اولاد رسول

نخل شاداب وطن دوحه (3) زهرای بتول

آه ای سرور و سر حلقه روشن گهران
سنت قدسی آباء ز تو روشن گردید
پرده ظلمت دیرینه او همام فگند
منکر مهر درخشان نبود جز خفاش
مادران ناز به فرزند فرهمند کنند
مهربان مادر کشور نگران بود به تو

چاک کردند کنون سینه زیبای وطن

تا کنی جای در او ای دل دانای وطن

کوهساری که به چرخ است سر تمکینش
طبع شهباز ترا نیز نیفتاد پسند
این همان خانه سنگ است که پرداخت وطن
پس ازین بر تو صبا مشک فشان خواهد بود
کوهساران فلک سا همه شب ذکر کنند
هر بهاری که شود سبز گلستان وطن

شمع بالین تو افکار جوان خواهد بود

شور اندیشه صاحب نظران خواهد بود

سید! اولاد وطن منتظرانند همه
پیش تابوت تو کهسار وطن از سر صدق
رودهائی که به بالین تو میگفت سرود
منظر دیده صاحب نظران مسند توست
دست از رخنه تابوت برون آر که خلق
دیر باز آمده ای عاشق دیدار توایم

دیر باز آمده ای چشم وطن در ره توست

آرزوهای همه در همه جا همره توست

(صفحات 180 تا 182 کلیات اشعار استاد خلیل الله خلیلی، به کوشش عبدالحی خراسانی، چاپ 1378، نشر بلخ
وابسته به بنیاد نیشاپور، تهران)

2 - "عَوَايَت" کلمه عربی و در معنای "گمراهی" است.

3 - "دوچه" نیز عربی ست و در معنای "درخت گشن و تناور". کلمه "دوچه" از نگاه ساخت صرفی اسم مرّه است و "اسم مرّه" به چیزی گفته شود که به "واحد شیئی" و "عمل واحد" دلالت نماید؛ چنان که "نخله" یک عدد "نخل" (درخت خرما)؛ "نمله" یعنی یک دانه "نمل" (مورچه)؛ "نحله" یعنی "یک عدد "نحل" (زنبور عسل)؛ "ظفره" یعنی "یکبار جهیدن یا جَست زدن"؛ "صیحه" یعنی "یکبار نعره کشیدن". بعض کسان "صیحه" را مُعَرَّب "شیهه" دانند که کلمه دری و در معنای "آواز اسپ" است. در دری کابلی "شیهه" را "شاهین" گویند؛ مثلاً گویند:

«اسپ شاهین میکشه.»

همین قسم "نفخه" یعنی "یکبار دمیدن" - مأخوذ از "نَفخ" در معنای "دمیدن یا پُف کردن"؛ "تکتهت" یعنی "یکبار بوئیدن" - از مصدر "تکه" (به فتح اول و های ملفوظ) در معنای "بوئیدن". در دری افغانستان این کلمه را به گاف و در هیئت "نگهت" نویسند و از آن معنای "بوی" و "عطر" را افاده کنند؛ مثلاً گویند: "نگهت گل و سنبل".

همین قسم ترکیباتی از قبیل "جلسه" که در معنای "یکبار نشستن" است؛ "لیله" که در معنای "یک شب" (واحد "لیل") است؛ "جُرعه" یعنی "آن اندازه آبی که یکبار نوشیده شود"؛

کلمه "جلسه" را که به فتح حرف اول و سکون حرف دوم است در ایران به غلط به "فتح لام" تلفظ میکنند. درین اواخر که "سره سازی زبان فارسی" مود روز و رونق کار بعض کسان در ایران شده است، کلمه "نشست" را جانشین "جلسه" ساخته و آن را وسیعاً مورد استعمال قرار میدهند. باید گفت که کلمه "نشست" هرگز مفهوم "جلسه" را ندارد، چون از آن "اندازه نشستن" معلوم شده نمیتواند، در حالی که از ترکیب صرفی "جلسه" اندازه نشستن کاملاً مشخص است. برای دری افغانستان استعمال کلمه "نشست" بجای "جلسه" عیب دیگری هم دارد. چون در ملک ما کلمه "نشست" از قدیم الایام در معنای "زیر نشستن تعمیر از سطح اولی" معمول است؛ چنان که گویند:

«خانه نشست کرده.»

استعمال کلمه "نشست" در این مفهوم نه تنها در زبان گفتار ما عمومیت دارد، بلکه بحیث اصطلاح فنی معماران و مهندسان و انجیران ما نیز متداول است. به تأکید میگویم که در معماری و مهندسی و انجیری ساختمان ما نیز کلمه "نشست" منحصرأ در همین مفهوم استعمال میگردد.

پس استعمال "نشست" در عوض "جلسه" برای دری افغانستان کاملاً نادرست و بلکه قبیح است!!! در مطبوعات افغانستان که سرنوشت کار بدست اشخاص "بی مسؤولیت" و "بیخبر از دنیا" افتاده است، متأسفانه که کلمه "نشست" را در مدلول ایرانی آن ورد زبان خود ساخته اند!!!!!!

در قسمت سوم "تهاجم فرهنگی ایران" در زمینه بیشتر گپ زده خواهد شد.